



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

## پاسخ به سوالاتی درباره عدل الہی

تاریخ انتشار: یکشنبه ۱ جمادی الاولی ۱۴۳۸

## هل العالیه

از مسائلی که بسیار مورد سؤال قرار می‌گیرد معنای عدل الهی و دلیل آن است. زیاد می‌شنویم که انسانها در هنگام مواجهه با مشکلات زندگی ناخودآگاه به عدالت نداشتن خداوند معتقد شده و از خداوند طلبکار می‌شوند و می‌گویند «خداوند - سبحانه و تعالی - ظالم است و ما را خلق کرده و بدبختی‌های فراوان بر سر ما آورده و از خوشی‌ها ما را محروم نموده و دائماً نیز به ما دستور می‌دهد و ما را از جهنم می‌ترساند و گویا ما را چون عروسک‌انی در دست خود فرض نموده که با آنها هرگونه بخواهد بازی می‌نماید.»

متن ذیلی به بررسی اجمالی پاسخ این سؤال و برخی سؤالات مشابه می‌پردازد و سعی دارد جوانب اصلی مسأله را روشن نماید .

### فهرست

- ۱-۱- معنای عدل و ظلم
- ۲-۲- عدالت و ظلم در سایه داشتن حق معنا پیدا می‌کنند
- ۳-۳- آیا کسی می‌تواند از خداوند طلبکار باشد؟
- ۴-۴- خداوند از سر لطفش برای بندگانش حقوقی قرار داده است.
- ۵-۵- چرا خداوند بدی‌ها را خلق نموده و ما را بیچاره می‌نماید؟
- ۶-۶- چرا همه مثل هم و در وضعیت مطلوب نیستند؟ (حکمت تفاوتها)
- ۷-۷- چرا من فلانی نیستم؟
- ۸-۸- چرا خداوند این قدر به ما امر و نهی می‌کند؟ (عدل در تشریح)

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله و الطاهرين  
 و لعنة الله على أعدائهم أجمعين و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

### ۱. معنای عدل و ظلم

برای آنکه بتوانیم در این باره درست قضاوت کنیم که آیا خداوند متعال ظالم است یا نه؟ باید پیش از هر چیز معنای ظلم و عدل را بشناسیم .

ظلم عبارتست از رعایت نکردن حق کسی، اگر در جایی کسی به حق دیگری تجاوز کند او را ظالم می‌نامیم؛ مانند کسی که به دیگری بدهکار باشد و با وجود قدرت بر پرداخت بدهی، حق او را اداء نکند .

یا مانند کسی که بدون اجازه در ملک دیگری تصرف می‌نماید و حق مالکیت او را مراعات نمی‌کند .

یا مانند کسی که بدون جهت و بدون اجازه دیگری را حبس نموده و او را از حق آزادیش محروم می‌نماید .

در مقابل، عدل به مراعات نمودن حقوق گفته می‌شود و عادل کسی است که حق هر کس را اداء می‌نماید .

البته ظلم و عدل گاهی به معانی دیگری نیز استفاده می‌شوند که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم .

### ۲. عدالت و ظلم در سایه داشتن حق معنا پیدا می‌کنند

با توجه به این تعریف هر جا که صحبت از ظلم می‌شود باید کسی حقی داشته باشد و دیگری به آن تجاوز نموده باشد تا آن شخص را ظالم بنامیم. بنابراین اگر کسی حقی نداشت نمی‌تواند ادعا کند به او ظلم شده است .

مثال: فرض کنیم پادشاه مهربانی داریم که تمام دارائی خود را در حد توان در میان فقرای شهر تقسیم نموده و به همه تا حد ممکن لطف و اکرام نموده است. اکنون او از کنار چند نفر فقیر که در کناری نشسته‌اند عبور می‌کند و تصمیم می‌گیرد باز هم به آنها کمک کند .

او بر حسب حکمتها و مصالحی که در نظر دارد به نفر اول یک میلیون و به نفر دوم پنج میلیون و به نفر سوم پانزده میلیون و به نفر چهارم صد هزار تومان کمک می‌کند .

آیا در این مثال این پادشاه در حق کسی ظلم کرده است؟ آیا شخص چهارم می‌تواند ادعا کند که چون به او کمتر کمک شده مورد ظلم قرار گرفته است؟ واقعیت اینست که این پادشاه نهایت لطف و مهربانی را در حق ایشان روا داشته و هیچ ظلمی نکرده و هر چقدر به هر کسی کمک کرده است فقط احسان و نیکوکاری بوده است .

آری، اگر این پادشاه خردمند و حکیم باشد باید کمتر کمک کردن او به برخی از فقیران بر اساس مصالح و حکمت‌هایی باشد که در نظر داشته و گرنه او را عادل‌ی غیرحکیم - و نه ظالم - می‌نامیم .

مثالی دیگر: پدر و مادری سالها زحمت تربیت و تهیه مایحتاج فرزند خود را تحمل نموده‌اند و از هیچ محبتی دریغ ننموده‌اند و اکنون فرزند به سن نوجوانی رسیده است و توقعاتی فراوان از پدر و مادر دارد و آنها آن توقعات را برآورده نمی‌کنند. فرزند پدر و مادر خود را ظالم می‌نامد. ولی آیا واقعاً آنها ظالمند؟ آیا پدر و مادر وظیفه‌ای بیشتر از تهیه احتیاجات فرزند دارند؟ بگذریم از آنکه هرچه از کودکی نیز برای او زحمت کشیده‌اند از سر تفضل و نیکوکاری بوده است و فرزند باید شاکر آن هم باشد .

مثالی دیگر: شما کتابی را برای مدت یک ماه به رفیقی امانت می‌دهید و موعد مقرر فرا می‌رسد و برای باز پس گرفتن به او مراجعه می‌کنید و کتاب را از او می‌گیرید. آیا در حق او ظلمی نموده‌اید؟ بدیهی است که پس گرفتن کتاب حق شماست و شما ظلمی نکرده‌اید؛ چون کتاب ملک خود شماست و در دست او صرفاً امانت بوده است و شما به حق کسی تجاوز ننموده‌اید .

### ۳. آیا کسی می‌تواند از خداوند طلبکار باشد؟

با تدبر در این مثالها می‌توان به پاسخ سؤال اصلی نزدیک شد. آیا خداوند متعال عادل است یا ظالم؟

در گام اول باید توجه نمود که اگر با دید دقیق به عالم نظر کنیم اصلاً ممکن نیست که خداوند به کسی ظلمی نماید؛ زیرا در عالم کسی از خداوند طلبکار نیست و همه هر چه دارند متعلق به خود خداوند است. براهین فلسفی به خوبی اثبات می‌کند که معلول و مخلوق در همه وجود خود محتاج به علت و خالق خود است و هر چه دارد با تمام وجود متعلق به علت است و محال است که از خود چیزی داشته باشد و به همین جهت هیچ وقت از خالقش نمی‌تواند طلبکار باشد. (برای توضیح فلسفی این بحث به زبان ساده رک: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۶، ص ۸۱-۸۳)

متون دینی نیز همین حقیقت را با زبانی صریح بارها بیان می‌نماید که: **وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ** (آل عمران، ۱۸۹) **وَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ** (آل عمران، ۱۰۹ و ۱۲۹)

در حقیقت مخلوق همیشه به خالقش بدهکار بوده و وامدار وی است. با این وجود خداوند هزاران هزار نعمت به هر مخلوقی عطا فرموده و همه را غرق احسان خود نموده است .

تمام خوبی‌هایی که در شبانه‌روز به مخلوق می‌رسد، نفسی که می‌کشد و غذائی که می‌خورد و ساعتی چند که به خواب راحتی فرو می‌رود و علمی که می‌آموزد و دوستان و همنشینان خوبی که با آنان انس می‌گیرد و عضلات بدنش که با حرکت دادن آنها حرکت نموده و فعالیت می‌نماید و هزاران نعمت دیگر همه و همه عطایا و هدایای خالق مهربانی است که آن به آن در حال عطا کردن آن می‌باشد و ما در ازای آن نه نفعی به وی می‌رسانیم و نه کاری برای وی می‌کنیم و نه می‌توانیم کاری برای او بکنیم .

اگر کمی تأمل کنیم در مقابل این همه نعمت جز شرمندگی و خجالت نمی‌توان سخنی عرضه کرد .

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که به جای آورد

بیانی دقیقتر: انسان دو مرحله در زندگی خود دارد: مرحله خلق شدن و مرحله رشد کردن.

در مرحله خلق شدن امکان ندارد که در حق کسی ظلم شود؛ چون قبل از خلقت کسی نبوده تا حقی داشته باشد و حق خود را طلب کند و مدعی شود که حقش در هنگام خلق شدن مراعات نشده است.

چیزی که تا دیروز معدوم بوده و امروز تازه لباس وجود پوشیده است، معلوم است که نمی‌تواند ادعا کند حق من ادا نشده و من مظلوم واقع شده‌ام؛ چون قبل از خلقت معدوم بوده و وجودی نداشته تا حقی داشته باشد.

اما بعد از مرحله خلق شدن، باز هم در عالمی که همه مخلوقند و یک نفر خالق، امکان ندارد که خالق در حق کسی ظلم نماید؛ چون همه هرچه دارند از خود خالق است و هیچ استقلالی ندارند و به بیان دیگر همه هرچه دارند امانتی از جانب خود اوست و باید شکرگذار وی نیز باشند. پس هیچ کس از خداوند طلبکار نیست و در نتیجه امکان ندارد خداوند به کسی ظلم نماید؛ چون ظلم در جائی تصور دارد که حقی باشد.

یک نکته: در این نگاه همانطور که ظلم (به معنای تجاوز به حقوق) بی‌معنا است، عدل هم به معنای رعایت حقوق بی‌معناست؛ چون کسی در برابر خداوند حقی ندارد تا حقش مراعات شود. ولی عدل گاهی به معنای «قرار دادن هر چیز در جای سزاوار خود (وضع کل شیء فی موضعه)» به کار می‌رود که به این معنا خداوند در آغاز خلقت و پس از آن عادل بوده و هر چیزی را در جای خود نهاده است. توضیح بیشتر این مسأله از این پس خواهد آمد.

#### ۴. خداوند از سر لطفش برای بندگانش حقوقی قرار داده است.

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که از جهت عقلی کسی از خود ملکی ندارد و خود ما و هر چه داریم ملک خداوند است و او هرچه نماید در ملک خود نموده و نمی‌تواند ظلم نماید. پس خداوند لزوماً عادل است؛ یعنی ظلم از او متصور نیست.

با این همه خداوند از سر لطف و کرامت و نیز از سر حکمتش، نه فقط بندگان را غرق نعمتهای خود نموده و محبت را در حق ایشان به نهایت رسانده، بلکه خود برای بندگانش بر عهده خود حقوقی را تعیین فرموده و وعده داده است که آنها را بجا آورد.

مثلاً خودش فرموده است که هر کس واقعاً از صمیم قلب به دنبال حق باشد و تلاش نماید من حتماً او را راهنمایی می‌کنم و هر کس حق را بپذیرد و عمل صالح انجام دهد او را رشد می‌دهم و کسانی که مرا و انبیاء مرا شناختند و به حق عمل نمودند پاداش می‌گیرند و ...

پس از آنکه خداوند چنین حقوقی را خودش برای ما بر عهده خودش قرار داد ما به یک معنا از او طلبکار می‌شویم و از این پس اگر خداوند حق ما را ادا کند عادل بوده و اگر حق ما را ادا ننماید ظالم می‌شود. پس ظلم درباره خداوند فقط نسبت به حقوقی قابل تصور است که خود وی بر عهده خودش قرار داده است.

در همین موارد هم اگر دقت کنیم ما باز هم هیچ حقی بر عهده خداوند نداریم و او خودش از سر تفضل و منت حقی را بر عهده خود قرار داده و خودش به ما توفیق عمل صالح را عطا می‌کند و خودش هم جزا و پاداش خیر می‌دهد.

به هر حال در این مرحله هم از خداوند جز عدل دیده نمی‌شود و پاداش هر کس را عادلانه و بلکه بیش از حقتش در دنیا و آخرت ادا می‌کند و هرگز ظمی از او سر نمی‌زند.

#### ۵. چرا خداوند بدی‌ها را خلق نموده و ما را بیچاره می‌نماید؟

ممکن است گفته شود :

«درست است که هر نعمتی که داریم همه از خداوند است ولی خداوند همانطور که این همه نعمت به ما داده است در کنار آن بلاها و مصیبت‌ها و بدبختی‌هایی هم برای ما قرار داده است و همه اشکال و سؤالات از همین مصیبت‌ها آغاز می‌شود.

سالهاست که می‌خواهم خانه‌ای تهیه کنم و موفق نمی‌شوم. می‌خواهم شغل مناسبی پیدا کنم ولی به هر در می‌زنم به رویم بسته می‌شود. می‌خواهم ازدواج کنم ولی همه نزدیکان با من مخالفت می‌کنند. مدتهاست مرضی گریبانگیر من شده و هیچ درمانی اثر نمی‌بخشد و ...

این همه بلا و سختی همه از جانب خداوند است و خداوند متعال با این کارها به ما ظلم نموده است. مگر مجبور بوده ما را خلق کند و ما را عذاب داده و به انواع مصیبت‌ها مبتلا نماید و هر روز ما را تاریک‌تر از روز دیگر قرار دهد؟ آیا اینها ظلم نیست.»

پاسخ :

برای اینکه کمی واقع‌بینانه به این قضایا نظر کنیم می‌توان بحث را با مثال‌هایی دنبال کرد :

مثال : فرض کنید همه مردم دنیا علاوه بر دو دست و دو پا دو بال بسیار زیبا نیز داشتند که می‌توانستند با آن در آسمانها پرواز کنند و به سرعت یک ماشین از جایی به جای دیگری بروند ولی ما چند نفر مثل الآن بدون بال بودیم .

در چنین دنیائی مردم درباره ما چه می‌گفتند؟ حتماً می‌گفتند ما چند نفر ناقص الخلقه هستیم و خداوند ما را ناقص خلق فرموده است و ما بیچاره‌ها بال نداریم و آن وقت ما نیز همیشه از اینکه ناقص الخلقه هستیم غصه می‌خوریم و احساس رنج می‌کردیم که از نعمت پرواز کردن محرومیم و به خداوند همیشه اعتراض می‌کردیم که چرا ما را با این همه رنج و غصه خلق فرموده است .

ولی آیا واقعاً خداوند به ما بدی داده است یا مائیم که خود را ناقص و بد می‌پنداریم؟ و آیا خداوند نقصی در ما آفریده است یا کمال بیشتری را نیافریده است؟

اگر کمی تأمل کنیم می‌بینیم که خداوند در آن دنیای فرضی به ما بدی و بیچارگی نداده و نقصی نیافریده است، بلکه فقط کمتر نعمت عطا کرده است و چون به دیگرانی بیشتر نعمت داده است و ما توقع داریم که با دیگران مساوی باشیم خود را بدبخت و بیچاره و بی‌بال می‌یابیم .

در حقیقت ذهن ما به یک خطای منطقی دچار می‌شود و «نداشتن نعمت اضافه» را «داشتن مریضی و بیچارگی و نقص» می‌نامد و فکر می‌کند خداوند بیچارگی و نقص را برای ما آفریده است؛ چنانکه نداشتن چشم را «داشتن کوری» می‌نامد و گمان می‌کند خداوند به ما کوری داده است؛ در حالیکه نداشتن چشم «نداشتن» است و این طور نیست که خداوند این «نداشتن» را آفریده و به ما داده باشد، بلکه او به شخص نابینا کمتر نعمت داده است، پس چنین نیست که خداوند به نابینا نعمتهائی داده باشد و علاوه بر آن یک مصیبت هم به نام «کوری» آفریده و در او قرار داده باشد .

همیشه ما به این اشتباه دچاریم که نداشته‌های خود را با داشته‌های دیگران مقایسه می‌کنیم و نام آن را «داشتن نقص و بیچارگی» می‌گذاریم و از این «داشتن» رنج می‌بریم و البته تا مقایسه‌ای نکرده باشیم چنین نام‌گذاری‌هایی هم صورت نمی‌گیرد و لذا اکنون که هیچ انسانی بال ندارد کسی ما را هم ناقص الخلقه نمی‌نامد و از اینکه همین دو دست و دو پا را داریم بسیار خوشحالیم و می‌گوئیم من انسانی کامل هستم که در خلقتم هیچ نقصی نیست .

پس توهم نقص و بیچارگی از مقایسه‌های غیرمنطقی با داشته‌های دیگران حاصل می‌شود و گرنه اگر همه مردم فقط یک دست و یک پا داشتند همه راضی و خوشنود بودند و هیچ کس از نداشتن دست و پای دیگر غصه نمی‌خورد .

در حقیقت این مائیم که با توقع کاذب و توهم مساوی بودن «نداشتن نعمت اضافه» با «داشتن کمبود» از خداوند متعال طلبکار شده و او را مقصر می‌خوانیم .

کسی که سالهاست به دنبال خانه می‌گردد و نمی‌یابد اگر واقع‌بینانه به عالم نگاه کند خداند به او دهها و بلکه هزاران هزار نعمت دیگر داده است و در این میان فقط یک نعمت را به او نداده است (نه اینکه به او بدی داده باشد) و ما همه آنها را ندیده می‌گیریم و زبان به اعتراض باز می‌کنیم .

سلامت تک‌تک اعضاء بدن بلکه تک‌تک سلوهای آن نعمتی از نعمتهای خداوند است که خداوند هر آن و هر لحظه دارد سلامت آن را تمدید می‌فرماید و اگر از فردا خداوند سلامت یکی از آنها را نخواهد تمدید بفرماید صدای آه و ناله ما بلند شده و آن وقت قدر این نعمت را می‌فهمیم. اکنون که سالمیم از این نعمت‌ها چشم می‌پوشیم و فقط به نداشتن خانه یا شغل یا همسر یا داشتن بدهی اعتراض می‌کنیم.

بیچارگی‌های دنیوی ما از خرابی عینکی است که بر چشم خود زده‌ایم و همواره خود را با دیگری مقایسه می‌کنیم و نبوده‌ها را بودن نقص می‌شماریم و آنگاه خداوند را مسؤول این نقص می‌پنداریم.

در حقیقت مثال ما در این دنیا با خداوند مهربان مثال همان پولداری است که وقتی از کنار فقیران رد شد بر اساس حکمتش به برخی کمتر و به برخی بیشتر عطا کرد و هیچ کس هم از او طلبی نداشت و همه داده‌هایش لطف بود ولی فقیری که کمتر دریافت کرده بود خود را با دیگران مقایسه می‌کرد و به جای تشکر به قول عامیانه «دو قورت و نیمش هم باقی بود» و پولدار مهربان را ظالم نیز می‌نامید.

بگذریم از آنکه ندادن خداوند نیز از سر حکمت است و اگر درست بیندیشیم خودش نعمتی از نعمتهاست. جا دارد در ضمن یک سؤال و جواب دیگر در ادامه به بررسی این مسأله بپردازیم.

## ۶. چرا همه مثل هم و در وضعیت مطلوب نیستند؟ (حکمت تفاوتها)

گاهی می‌پرسیم:

«قبول است که هر چه نعمت داریم از خداوند است و ما هیچ حقی نداریم و قبول است که خداوند ظالم نیست و به ما بدی نداده است و ما به اشتباه نداشته‌های خود را به «داشتن کمبود» تفسیر می‌کنیم، ولی چه می‌شد خداوند همه را کامل خلق می‌فرمود و هیچ کس فقیر و ناقص الخلقه و بیکار و بی‌خانه نمی‌بود و همه خوش و خرم زندگی را می‌گذراندند؟ مگر از خداوند چیزی کم می‌شود که همه را خانه‌دار و همسردار و پولدار و ... قرار دهد؟!»

**پاسخ:**

باید بدانیم جود و کرم خداوند تمامی ندارد ولی چیزهای مختلفی مانع از آن می‌شود که همه را آن طور که در سؤال آمده خلق بفرماید.

یکی از چیزهایی که مانع از یکسانی مخلوقات می‌شود محدودیت‌های عالم ماده است. اگر بنا باشد همه یکسان باشیم کار فقط به ما انسانها ختم نمی‌شود بلکه موجودات دیگر هم جزء معترضین خواهند بود و همه حیوانات و گیاهان و سنگها و ... هم اعتراض می‌کنند که چرا ما مانند انسانها نیستیم که راه برویم و بفهمیم و پیشرفت کنیم و ...



در آن صورت باید خداوند همه را انسان و یکسان می‌آفرید و نه درختی خلق می‌کرد و نه بوته‌ای و نه حیوانی و نه سنگی و نه زمینی و نه آسمانی و نه و نه و نه و نه ... و چراکه اگر زمینی و درختی و خانه‌ای غیر از انسان خلق می‌شدند حتماً اعتراض می‌کردند که چرا من این‌طور و آن‌طور نشدم.

آیا چنین دنیائی قابل تصوّر است؟! هر عاقلی می‌فهمد که در عالم دنیا چنین وضعیتی امکان پذیر نیست. عالم دنیا به گونه‌ایست که محدودیت‌هایی دارد و زندگی در آن وابسته به وجود تفاوت‌هایی میان مخلوقات است که هر کدام در جای خود نقش خود را ایفاء نمایند. خاک وظیفه خود و درختان کار خود و حیوانات نقش خود و انسانها نیز مسؤولیت خود را به دوش بکشند و این مجموعه همه با هم هر کدام به سوی کمال نهائی خود حرکت نماید.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست/ که هر چیزی به جای خویش نیکوست

پس محدودیت این عالم یکی از موانع تساوی مخلوقات آن است و این محدودیت هم اقتضاء خود این عالم است نه نقص خداوند.

یکی دیگر از چیزهایی که مانع آن شده که جود و بخشش خداوند به شکل یکسان همه را در بر نگیرد حکمت خداوند است.

حکمت خداوند نمی‌گذارد که انسانها همه یکسان باشند؛ زیرا اگر همه انسانها از یک جمال و یک علم و یک توان مالی و یک امکانات برخوردار باشند دیگر نمی‌توان کسی را به عنوان رئیس و دیگری را به عنوان مرؤوس انتخاب کرد. دیگر نمی‌توان یکی را استاد و معلم کرد و دیگری را طبیب و دیگری را قصاب و دیگری را نظافتچی و دیگری را آهنگر و دیگری را ... ؛ زیرا همه می‌خواهند رئیس و در بهترین شرایط اجتماعی باشند و طبیعتاً همیشه به عده‌ای ظلم می‌شود و همیشه مردم در درگیری و جنگ بر سر تصاحب شرائط برتر خواهند بود.

نظام صحیح زندگی در این عالم بر تقسیم صحیح کارها مبتنی است و تقسیم عادلانه کارها بر همین تفاوتها استوار است و بدون این تفاوتها زندگی عادی بشر از هم می‌پاشد و حکمت خداوند که این عالم را برای تکامل بشر خلق فرموده است اقتضاء می‌کند که این تفاوتها را قرار دهد تا نظام بشر به شکل صحیحی در جریان بیافتد و هر کس در جایگاه خود قرار گیرد.

و البته این اختلافات «تفاوت» است نه «تبعیض»، زیرا کسی حقی قبل از خلقت نداشته تا در اعطاء حقوق افراد «تبعیضی» صورت گرفته باشد.

پس حکمت اقتضاء می‌کند انسانهایی متفاوت خلق شوند.

پس از آنکه انسانهایی را خداوند با تفاوت‌هایی آفرید حکمتش دوباره اقتضاء می‌کند که هر کدام را در مسیر کمال خود سوق داده و به سوی هدف خلقت پیش برد و چون قابلیت‌ها و شرائط متفاوت است راه هر کدام نیز به سوی کمال متفاوت خواهد بود؛ و مسیر تکامل هر انسانی مخصوص خود اوست همانطور که درمان هر

بیماری راهی دارد و هیچگاه طبیب حاذق نسخه واحدی برای همه مریضان نمی‌پیچد گرچه مریضشان شبیه به هم باشد .

در مسیر کمال برای یکی فقر خوب است و برای دیگری غنا و برای یکی مرض پسندیده است و برای دیگری سلامتی و برای یکی غربت نیکوست و برای دیگری انس و رفاقت .

در اینجا باز هم مشکل از دانش کم‌پایه ماست که می‌پنداریم خداوند ظالم است. مثال ما بسان کودکی مریض است که پدر و مادرش از سر دلسوزی و برای درمانش او را از خوردن کیک و شیرینی محروم نموده‌اند ولی به برادران و خواهرانش شیرینی می‌دهند و آن کودک در حد فهم کودکیش کار ایشان را ظلم می‌پندارد .

کار پدر و مادر حکیمانه و از سر مصلحت است و قضاوت کودک کودکانه و از سر جهل و اختلاف کودک با والدین در مورد تعیین خوب یا بد بودن «شیرینی خوردن» به اختلاف هدف والدین و کودک برمی‌گردد. کودک به دنبال خوشی زودگذر است و لذا از دید وی خوردن شیرینی خوب است و پدر و مادر به دنبال رشد و تعالی پایدار کودک و لذا خوردن شیرینی و مریض ماندن کودک از نگاه ایشان بد و ناصواب است .

بسیاری از سختی‌هایی که خداوند در این عالم به انسان می‌دهد برای رشد و ترقی انسان و یا جلوگیری از سقوط است؛ فقط مشکل اینجاست که ما چون کمال خود را چیزی می‌دانیم غیر از آنچه در حقیقت کمال ماست و خداوند ما را بدان دعوت می‌کند، لذا به آن اعتراض می‌کنیم .

ما مانند کسانی هستیم که از دوران کودکی در غاری زیبا و پر از عجائب به دنیا آمده‌اند و در تمام عمر سرگرم تماشای زیبایی‌های غار هستند، غافل از آنکه در بیرون مناظری هزاران بار دلفریب‌تر از آن وجود دارد .

انسانی مهربان و دلسوز به غار می‌آید و سعی می‌کند جلوی ما را در گشت و گذار در غار بگیرد تا ما به جای مشغول شدن به عجائب غار کم‌کم به سوی در ورودی غار حرکت کنیم و راه به عالمی نورانی و روشن و دل‌انگیز بیابیم ولی ما در پندار خود وی را شخصی ظالم می‌شماریم که جلوی آسایش و راحتی ما را گرفته است .

دنیا مانند آن غار تاریک است که ما را فریفته زیبایی‌های خود می‌کند و مصیبت‌ها برای آن است که بفهمیم که این لذت‌ها و زیبایی‌ها ارزشی ندارد و بدانیم که باید روزه‌ای به عوالم بالا که سراسر نور است گشود و تا سرگرم این دنیا باشیم راه نفوذ در آن عوالم را نخواهیم یافت .

خداوند چون همواره از سر مهربانی و رحمتش در حال دعوت نمودن ما به آن عالم زیباست حکمتش اقتضاء می‌کند که ما را از برخی از لذتها محروم نماید و ما چون به خطا، کمال خود را در ریاست و مال و زن و فرزند و علم و... می‌دانیم این محرومیت را که نعمتی برای بیداری و رشد است مصیبت می‌بینیم .

در هر حال تفاوتها همه از سر حکمت است و رحمت و حکمت خداوند از مهمترین عواملی است که مانع از آن می‌شود که همه به شکل یکسان از جود خداوند بهره ببرند .

باری، گذشته از این امور خود عظمت خداوند موجب خلق مخلوقات متنوع و متفاوت است. خداوند واجب الوجود است و واجب الوجود دارای هر کمالی است و یکی از کمالات «خلق کردن» است؛ مانند چراغی که سالم است که سلامتش سبب می‌شود که نورافشانی کرده و نور را از خود بیرون بریزد و هر چه قوی تر باشد بیشتر نور می‌دهد و اگر نور ندهد علامت نقص وی خواهد بود. توضیح این مسأله را در کتب فلسفی و عرفانی باید دنبال نمود.

## ۷. چرا من فلانی نیستم؟

ممکن است دوباره سؤال کنیم :

«قبول است که نمی‌شود که همه یکسان باشند، ولی چرا اصلاً خداوند ما را اینطور خلق نموده است؟ چرا من به جای فلانی نبودم؟ چه می‌شد که من هم آنطور و اینطور بودم؟ علت اینکه این وضعیت برای من انتخاب شده است چیست؟»

## پاسخ :

پاسخ آنست که این تقاضاها در حقیقت یک سؤال خود متناقض است. این سؤالات مانند آنست که یک مثلث بگوید چرا من مربع نیستم؟ یا عدد چهار بگوید چرا من هشت نمی‌باشم؟

آیا واقعاً ممکن بود که مثلث مربع باشد یا چهار هشت گردد؟ اگر خداوند بخواهد مثلث را مربع قرار دهد محال است و در حقیقت می‌شود که اصلاً مثلث را خلق نفرماید و در عوض دو مربع خلق فرماید نه آنکه مثلث را با آنکه مثلث است مربع نماید .

عدد چهار هم با فرض چهار بودن هرگز هشت نمی‌شود و چهار فقط می‌تواند بگوید «ای کاش من خلق نشده بودم و به جای من دو عدد هشت خلق می‌شدند» و هرگز نمی‌تواند بگوید «ای کاش من هشت بودم» .

اگر دقت کنیم می‌بینیم که هر کسی همان کسی هست که هست و اگر طور دیگری بود، در زمان و مکان دیگر یا از پدر و مادر دیگر و یا با قد و اندازه و قیافه متفاوت، دیگر او او نبود .

پس کسی که چنین سؤالی را می‌پرسد در واقع باید آرزو کند که «ای کاش خداوند مرا اصلاً خلق نمی‌فرمود و به جای من دو نفر آدم آن چنانی خلق می‌کرد» و معلوم است که هیچ کس در شرائط عادی چنین آرزویی ندارد، چون «خلق نشدن من و خلق شدن دیگری بجای من» نفعی ندارد تا آن را آرزو کنم؛ خصوصاً اگر بدانم که خلقت من خودش بر اساس مصالح و حکمت‌هایی بوده است .

پس از این پس هیچگاه نباید بگوئیم چرا من فلان دانشمند بزرگ یا تاجر نامی نیستم و باید بدانیم و باور کنیم که هر کدام از ما خودمان هستیم و محال است غیر از خودمان باشیم. آری می‌توانیم با تلاش و کوشش خود را به حد توان به دیگری شبیه نموده و از فضائل او بهره‌مند گردیم .

## ۸. چرا خداوند این قدر به ما امر و نهی می‌کند؟ (عدل در تشریح)

گاهی دیگر گفته می‌شود:

«بر فرض که همه چیزهائی که خداوند داده خوب و حکیمانه باشد، ولی چرا بعد از خلقت ما را رها نمی‌کند و دائم به ما امر و نهی می‌کند و برای تمام شبانه‌روز ما دستور صادر کرده است و آن وقت تهدید می‌کند که اگر چنین و چنان نکنی در آتشی سوزان خواهی سوخت و شکنجه‌هائی دردناک در انتظارت خواهد بود. آخر من که با پای خودم نیامده‌ام و مرا خود خداوند آورده است، پس چرا باید این قدر سختی بکشم و همیشه دستور اجرا کنم و از خوردن این و آن و رفت و آمد با فلان و فلان بپرهیزم و دست به هر کاری نزنم و از آنچه خودم دوست دارم اجتناب نمایم؟»

**پاسخ:**

برای پاسخ این سؤال باید ابتدا به تفاوت این دو مثال توجه کرد:

۱. مادری به فرزندش می‌گوید: دست به بخاری نزن که می‌سوزی و با دندان پسته را نشکن که شاید دندان خراب شود.

۲. برادر بزرگتر به برادر کوچکترش می‌گوید شیرینی‌ها متعلق به میهمان است و اگر به شیرینی‌ها دست بزنی تو را کتک می‌زنم.

در مثال اول مادر از سر دلسوزی فرزند را راهنمایی می‌کند. دستور می‌دهد ولی باطن این دستور یک راهنمایی دلسوزانه است و بچه اگر بفهمد نمی‌تواند به مادرش اعتراض کند که چقدر تو به من زور می‌گویی و اذیتم می‌کنی؛ چون سوختن اثر طبیعی دست زدن به بخاری است.

اما در مثال دوم ممکن است فرض کنیم که کار برادر بزرگ از سر دلسوزی نبوده و نوعی زورگویی باشد و اگر هم برادر کوچک شیرینی خورد و او کتکش زد شاید جای اعتراض به برادر بزرگ وجود داشته باشد.

دستورهای خداوند همگی مانند مثال اول، راهنمایی‌هائی دلسوزانه است و عذابهائی که هر عملی دارد آثار طبیعی آن اعمال است.

راه رشد انسان توجه به خداوند و انس با او و تجلی عشق و محبت وی در قلب و جان انسان و دل‌کندن از خاکدان عالم دنیا است و گناه یعنی عملی که انسان را در مسیر دلبستگی بیشتر به دنیا و دوری از محبت خداوند حرکت می‌دهد. خداوند از سر لطف و رحمتش آنچه را برای کمال انسان لازم است در قالب دستوراتی بیان فرموده که باطنش فقط و فقط مهر و عطوفت و راهنمایی است و تذکر داده است که اگر این کارها را نکنیم باطن این اعمال و اثر طبیعی آن درد و رنج و زحمت و آتش در عالم دیگری است که در آنجا باطن اعمال آشکار است.

قرآن کریم بارها این نکته را گوشزد می‌نماید که جزا و پاداش آخرت فقط عین همان اعمالی است که انجام داده‌ایم و در آخرت همان اعمال را به خود انسان برمی‌گردانند ولی در حالیکه چشم انسان تیزبین شده و حقیقت آن اعمال را مشاهده می‌کند. وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (الصافات/۳۹)

باز هم مثال خداوند مانند مادری مهربان است که فرزند او به سوی پرتگاهی خطرناک در حرکت است و مادر او را به دامان خود فرامی‌خواند و از رفتن بر سر پرتگاه بازمی‌دارد و عواقب سقوط در دره را برای وی با هزار زبان بیان می‌کند، ولی کودک در عالم خود این نصائح مادرانه را زورگوئی و سلب آزادی می‌شمارد.

اگر خردمندانه بیندیشیم باید بگوئیم که خداوند از سر لطف و رحمتش ما را خلق فرموده و از سر لطف و رحمتش راه رستگاری را به ما آموخته است و ما را به دامان خود که تنها راه نجات است می‌خواند و راه رفتن به دامان پرمهر و محبتش را هم بیان کرده و عواقب دور شدن از خود را برای ما توضیح داده است ولی افسوس و صد افسوس که ما از این منبع مهر و شفقت فرار می‌کنیم و به سوی پرتگاه قدم برمی‌داریم.

با آنچه گذشت روشن می‌شود از خداوند جز عدل و رحمت و حکمت چیزی در عالم نیست و نسبت دادن ظلم و نقصان به خداوند محصول عینک وارونه‌ایست که ما بر چشم داریم. اگر این عینک را درست کنیم تمام عالم را سراپا خیر و رحمت می‌بینیم و همواره از زندگی لذت برده و روز به روز پیوندمان با خداوند مهربان محکمتر شده و به سوی کمال حقیقی رشد می‌کنیم.